

آیه های آشنایی

(مجموعه گزل)

خسرو قاسمیان



تهران، ۱۴۰۱

سرشناسه : قاسمیان، خسرو، ۱۳۳۶ -
عنوان و نام پدیدآور : آیه‌های آشنایی: مجموعه غزل / خسرو قاسمیان.
مشخصات نشر : تهران: بوی کاغذ، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری : ۲۱۰ ص.
شابک : 978-622-6070-52-2
وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
یادداشت : شعر فارسی - قرن ۱۴
یادداشت : Persian poetry - 20th century
رده بندی کنگره : PIR۸۱۷۱
رده بندی دیویی : ۸۶۲/۸
شماره کتابشناسی ملی : ۸۷۴۵۳۸۶

تهران، میدان انقلاب، ابتدای خیابان کارگر شمالی، کوچه مجد، شماره ۵،
واحد یکم غربی، کدپستی: ۱۴۱۸۹۴۵۸۵۳
تلفن: ۰۲۱-۶۶۱۲۸۴۹۱ تلفن همراه: ۰۹۲۱۲۵۷۶۵۹۳
رایانامه: info@booka.ir تارنما: www.booka.ir



آیه‌های آشنایی

دکتر خسرو قاسمیان

(عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی شیراز)

چاپ: اول، ۱۴۰۱ مدیر تولید: احمد رضانی چاپ و صحافی: هنگام

تیراژ: ۵۰۰ نسخه شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۷۰-۵۲-۲

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

نگارش این کتاب بر مبنای شیوه‌نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی تهیه شده است

تقدیم بہ:

ہمسرو ہمرام، فرخاڑ

کہ چرخِ منزل است

و

گرما بخشِ دل

www.booka.ir

www.booka.ir

فهرست سروده‌ها

- مقدمه ۱۱
- کوله‌بار عشق / شعری بخوان که شعر تو شعری شنیدنی است ۱۳
- آیه‌های آشنایی / ای چشم‌هایت آیه‌های آشنایی ۱۵
- چشم به راه / ای چشم فلک خیره در آفاق نگاهت ۱۷
- طیب دل / ای حریم حرمت قبله دل‌ها لیلا ۱۹
- حاجت / ای کاش چشم من به جمال تو وا شود ۲۱
- فروغ عشق / من که دارم در دل از مهر نگارم آینه ۲۳
- گل همیشه‌بهار / سلام بر تو که مانند ماه زیبایی ۲۵
- هوای غزل / با این قد و این چهره زیبا که تو داری ۲۷
- محبوب روحانی / شب است و خلوت و تنهایی و سردرگربانی ۲۹
- سفر عشق / من دربه‌درم از تو و تو دربه‌در از من ۳۱
- فاصله / من از تو غافل و بگذشت قافله ای دوست ۳۳
- مهربانی / خسته بودم ولی دویدم من ۳۵
- دل دادن / دل دادن و دل بریدن آسان نبود ۳۷
- شمشیر نگاه / آن که بر شیوه چشم تو غزل ساخت منم ۳۹
- جهل پنهان / فلک با مردم نادان مدارا می‌کند هر دم ۴۱
- مروارید غلتان / آسمان گیسوی خود را تا به دامان ریخته است ۴۳
- عمر و بهار / دوباره می‌رسد از راه کاروان بهار ۴۵
- شرط وصال / یادت همیشه مایه آرامش دل است ۴۷
- مکتب عرفانی / آتش عشق تو در مکتب عرفانی ما ۴۹

- بهار عارفان / ای بهار سبز عرفان در خزان معرفت ۵۲
- معرفت‌النفس / عالم همگی آینه نور صفات است ۵۴
- شراب بی خودی / سحر ایوان دل را رفت و رو کن ۵۶
- آینه ادراک / به تماشای تو برخاستم از خاک نشد ۵۸
- کعبه مقصود / ای ز دل غافل اگرچه خلقت ما از گل است ۶۰
- راز سکوت / دور از تو در خلوت‌ترین غار سکوتم ۶۲
- فصل الخطاب / ای که در جامت روان داری شراب عشق را ۶۴
- محراب نیاز / در سحرگاهان به یاد دوست نالیدن خوش است ۶۶
- راه وصال / نیمه شب در گوشه میخانه ساغر می کشیم ۶۸
- جنون آباد عشق / در حریم چشم تو محو تماشا شد دلم ۷۰
- سرزمین آرزوها / عمری تو را در خلوت خود خواندم ای دوست ۷۲
- غربت انسان / مرا به دست خود از خاک آفرید خدای ۷۴
- تقاضای عاشقانه / در این دنیا دل بی درد پیدا می شود یا نه؟ ۷۶
- غبار غفلت / مکن گناه که بیمار می شود دل تو ۷۸
- درگاه عشق / تا به درگاه عشق پیوستم ۸۰
- آب بقا / خوشا کسی که به غم مبتلا شود در عشق ۸۲
- حاصل عشق / یاد باد آنکه دلم با دل تو همدم بود ۸۴
- حسرت دیدار / در هوایت هیچ کس مانند من شیدا نشد ۸۶
- محو تماشا / می روم اما دلم را پیش تو جا می گذارم ۸۸
- آرزوی رسیدن / به راستی که لب از خنده بسته ایم همه ۹۰
- چشم بصیرت / روبه رویم بگذار آینه قرآن را ۹۲
- گلستان خیال / آن چنان محو توأم من که ز خود بی خبرم ۹۴
- بازار عشق / هر که با دیده دل وارد بازار تو شد ۹۶



- محو دریا/ می‌رسد از دوردست آوای رود ۹۸
- آینه در آینه/ ما یک سبد آینه خریدیم شکستند ۱۰۰
- حادثه تلخ/ شبی که ماه نگاه تو در مُحاق افتاد ۱۰۲
- ماه من/ آسمان ماتم گرفته در عزایت ماه من ۱۰۳
- بهار خاطرات/ به غارت می‌بری ای باد گل‌های بهاران را ۱۰۴
- در محضر دریا/ به یادت می‌نشینم صبحدم در محضر دریا ۱۰۶
- الله‌اکبرهای سرخ/ روبه‌رو دریا و پرواز کبوترهای سرخ ۱۰۸
- جدایی/ کاروان رفت و بیابان و غباری ماند و من ۱۱۰
- تلخ و شیرین/ زندگانی خاطراتی تلخ و شیرین بیش نیست ۱۱۲
- باده چشم/ ای که در باغ نگاهم می‌خرامی شادکام ۱۱۴
- حریم امن/ به پای بوس تو می‌آیم از دیاری دور ۱۱۶
- سرزمین عشق/ عید قربان است و من چشم‌انتظار تیغ دوست ۱۱۸
- آیه‌های سبز/ پشت عینکش چراغ‌های سبز روشن است ۱۲۰
- مقدم دوست/ مثل یک رودخانه جاری بود ۱۲۲
- می‌تاب/ شب مهتاب را دریاب و دریاب ۱۲۴
- کوچ/ هیچ‌کس در جهان نمی‌باشد ۱۲۷
- آینه‌دار/ دل من آینه‌دار حضور دلدار است ۱۲۹
- پل عشق/ بین ما و تو اگر فاصله‌ها کم می‌شد ۱۳۱
- دل بی‌قرار/ من از خدا دل آینه‌وار می‌خواهم ۱۳۳
- آتش عشق/ ساقیا دستم به دامانت مرا دریاب باز ۱۳۵
- همسفر عشق/ شبی که بر در میخانه‌ام گذر افتاد ۱۳۷
- کفر و دین/ کفر می‌ورزی و دم می‌زنی از دینداری ۱۳۹



- راز عشق / آن که ما را در ازل از مِشتِ خاکی آفریده است ۱۴۲
- آفاق حیرانی / سحر از خواب غفلت چشم‌های خفته را واکن ۱۴۴
- آینه حیرانی / آسمان دلم از دوری تو بارانی است ۱۴۷
- بهار آیین / فرشتگان همه در راه آسمان و زمین ۱۴۹
- جهل / جهالت می‌کند بیداد ای دوست ۱۵۲
- کیمیای عشق / برای جست‌وجوی تو به هر جایی سفر کردم ۱۵۴
- آستان اندیشه / قلم زبان من و من زبان اندیشه ۱۵۷
- دخیل عشق / میان ماهرویان مثل آهو دلربایی تو ۱۵۹
- دل باخته / نگاه کن به من خسته در نظربازی ۱۶۱
- سایه زلف / بیا ساقی برافروزان چراغ میگساران را ۱۶۳
- بزم محبت / می‌رود منزل به منزل کاروان زندگانی ۱۶۵
- فرشته عشق / دلی که روشن از انوار مهرِ مادر گشت ۱۶۸
- معمای جنون / می‌کشد عشقت مرا با خود به صحرای جنون ۱۷۰
- نگاه / در میان خوبرویان نیست مانند تو زیبا ۱۷۲
- نهال مهربانی / به زودی ترک خواهم کرد بزم زندگانی را ۱۷۴
- آه سحرگاهی / دمی که می‌دمد خورشید از چشم سیاه تو ۱۷۶
- چشمه مهتاب / با حضورت می‌نهم پیوسته سر بر پای تو ۱۷۸
- شکایت / من از شوق تو زنجیر جنون بر دست و پا دارم ۱۸۰
- غنچه‌های نور / صبح خورشید از ستیغ کوهساران می‌رسد ۱۸۲
- فریاد / کاش برمی‌داشتی از رخ نقاب ای آشنا ۱۸۵
- فصل رویایی / عشق در دست گرفته است مهار من و دل ۱۸۷
- ناخدای عشق / شب مهتاب در پاییز شیدایی‌ترین شب‌هاست ۱۸۹
- آینه‌دار عشق / من از چشمان تو آموختم آینه بودن را ۱۹۱

- چتر محبت / به زودی بار باید بست و رفت از این جهان یاران ۱۹۳
- حضرت سیمرغ / نگاه ما به جهان عاشقانه باید و نیست ۱۹۵
- رنج و گنج / کاش رنج و گنج با هم سازوکاری داشتند ۱۹۸
- خاطرات کودکی / به یاد کودکی در کوچه‌های شهر می‌گردم ۲۰۰
- باغ سبز کودکی / فصل زیبا و دل‌انگیز بهار کودکی ۲۰۲
- حال و هوای کودکی / هر زمان دل‌تنگ می‌گردم برای کودکی ۲۰۵
- کاروان زندگی / کاروان زندگی منزل به منزل می‌رود ۲۰۷
- آیین محبت / خوش آن سازی که می‌باشد لب لعل تو دمسازش ۲۰۹



www.booka.ir

مقدمه

بیا با هم بخوانیم ای کبوتر من و تو هم زبانیم ای کبوتر
من و تو از دیار آسمانیم مباد اینجا بمانیم ای کبوتر

در عصر ما نگارش مقدمه بر دفتر شعر رونق چندانی ندارد، مگر به ضرورت. ضرورت قلمی نمودن چندجمله در اینجا نیز از این قرار است که صاحب مجموعه حاضر، خود را شاعر به معنایی که رضایت شاعران را حاصل کند، نمی‌داند و اگر هم خدای ناکرده به چنین اوهامی گرفتار آید، موجب ریشخند شاعران می‌شود! بنابراین، تراوش‌های این کوزه سفالین را هرچه می‌خواهید بنامید: شعر، نظم، تُرّهات، قصیدک و... بی‌گمان شعرهایی که در کتاب‌ها، مجله‌ها و روزنامه‌ها دیده‌ایم و خوانده‌ایم و می‌بینیم و می‌خوانیم، همه مانند هم نیستند و هرکدام با توجه به جوهره و مرتبه شعری خود و نوع خوانندگان و هزار نکته باریک‌تر از موی دیگر می‌توانند رضایت عده‌ای را به دست آورند، یا برعکس، موجب نارضایتی عده‌ای دیگر شوند.

راقم این یادداشت، با روند شعر فارسی و چندوچون شعرهای سنتی و نو و زیرمجموعه‌های هرکدام آشناست و شاید بهتر و بیشتر از آنکه بتواند شعر خوب بگوید یا خوب شعر بگوید، خوب و بد شعر و پسند و ناپسند اهل شعر و غیر اهل شعر را می‌داند؛ اما ذوق او بیشتر در چهارچوب‌های سنتی پرورده شده و در فضاهای درون‌گرایانه بروز یافته است و بر همین اساس مخاطبان خاص خود را دارد. البته بدون اینکه بخواهد برای سروده‌های خود حسابی باز کند و از آنها دفاع نماید، به عرض می‌رساند که مدعیان و



طرفداران نوآوری نیز نباید فراموش کنند که بسیاری از شعرهایی که امروز تازه می‌نمایند، ممکن است چندسال دیگر - به دلایلی که فرصت پرداختن به آنها نیست- کهنه شوند و تاریخ مصرف آنها پایان پذیرد و به سرنوشت شعرهایی مانند شعرهای مرحوم نسیم شمال دچار شوند! به بیان دیگر، نو بودن شعر هنگامی درست و قابل دفاع است که تاریخ مصرف نداشته باشد و قدمت زمانی غبار فراموشی بر حضور آن نپاشد. به قول شاعر معاصر، فخرالدین گلچین گیلانی:

تازگی ربطی ندارد با زمان تازه آن باشد که ماند جاودان
کهنه دیروز اگر زیبا بود تازه هم امروز و هم فردا بود^۱

۱. گلچین گیلانی، مجدالدین میرفخرایی، مجموعه اشعار (به کوشش کامیار عابدی)، ص ۲۷۱.

کوله‌بار عشق

شعری بخوان که شعر تو شعری شنیدنی است
تصویرهای شعر تو زیبا و دیدنی است

در باغ چشم‌های تو گل کرده شعر من
گل‌های شاعرانه چشم تو چیدنی است

من با خیال چشم تو شعر آفرین شدم
چشمی که بیت بیت شعرش آفریدنی است

بر شانه‌های خسته من کوله‌بار عشق
سنگین ولی به یاد تو باری کشیدنی است

در بین ما و تو اگر کوه است فاصله
با عشق هرچه فاصله باشد بریدنی است



جز دست جان به دامن وصلت نمی‌رسد
یعنی متاع وصل تو با جان خریدنی است

تا بین ما اشاره چشم است نامه‌بر^۱
پیغام عاشقانه ما هم رسیدنی است

شعری که در ستایش چشمان پاک توست
شعری ز دل برآمده شعری شنیدنی است

۱. نشود فاش کسی آنچه میان من و توست/ تا اشارات نظر نامه‌رسان من و توست (هوشنگ ابتهاج)

تقدیم به محبوب دل‌ها، آقا امام زمان (عج)

آیه‌های آشنایی

ای چشم‌هایت آیه‌های آشنایی
بگشای بر من روزنی از روشنایی

آشفتی می‌گردد دل دیوانه‌م
وقتی گره از گیسوانت می‌گشایی

وقتی پریشان می‌نمایی زلف خود را
خورشید را در پرده پنهان می‌نمایی

ای ماه تابان تا به کی در پرده پنهان
بردار از رویت نقاب کبریایی

هر دل که می‌گردد گرفتار کمندت
دیگر نه می‌خواهد نه می‌جوید رهایی



تنه‌ا نه از ما آشنایان می‌بری دل
از مردم بیگانه هم دل می‌ربایی

ای آرزوی از نظر پنهانم ای عشق
ای کاش می‌گفتی کجایی کی می‌آیی؟

بر شانه‌های خسته از هجرانم آقا
از کوه سنگین تر بُود بار جدایی

ای خاک پایت روشنائی بخش چشمم
بازاً که باز آید به چشم روشنائی

بازاً که در راه تو جان بازی نمایم
بازاً که دور از ماست رسم بی‌وفایی



تقدیم به روح بلند عارف واصل، حضرت آیت اله بهجت
که همچنان دستگیری می‌کند

بهار عارفان

ای بهار سبزه عرفان در خزان معرفت
خرم از عطر حضورت شد جهان معرفت

با طلوع آفتاب چشم‌های روشنت
نوربانان شد دوباره آسمان معرفت

گوییا در لحظه میلادت از سوی خدا
پیک حق خوانده است در گوشت اذان معرفت

در گلستان معارف آن‌چنان گشتی که گشت
در شگفت از رویش تو باغبان معرفت

هر نفس پر می‌گرفتی با پر و بال دعا
می‌پریدی از مکان تا لامکان معرفت



در طواف شمع رویت هر سحر پر می‌زدند
عارفان شب‌رو این پروانگان معرفت

در عبور از راه پر پیچ‌وخم صحرای عشق
می‌رسید از تو به منزل کاروان معرفت

دست‌های مهربانت بر سر اهل سلوک
سایبانی بود یعنی سایبان معرفت

عشق را با عقل دادی الفت و دادی چنین
عاشقان و عاقلان را ارمغان معرفت

قله‌های معرفت را پشت سر گذاشتی
وز امام عصر بگرفتی نشان معرفت

ای بهار عارفان ای بهجت صاحب‌دلان
قاصر است از وصف اوصافت زبان معرفت



معرفت النفس^۱

عالم همگی آینه نور صفات است
آن نور صفاتی که خود آینه ذات است
در وادی عرفان روش معرفت‌النفوس
معروف‌ترین راست‌ترین راه نجات است
معراج رسیدن به خدا در سفر عشق
نزد همه همسفران راه صلات است
آن کس که ندارد خبیر از راز سحرگاه
غافل ز خدا و خود و اسرار حیات است

۱. آوردن قافیه‌های جمع در چند مورد و تفاوت در حروف قافیه، در سنت قافیه، بی‌اشکال نیستند که در اینجا به دو دلیل - که فرصت پرداختن به آنها نیست - از این سنت عدول شده است!

اشکی که روان می‌شود از دیده عارف
سرچشمه آن آب نهان در ظلمات است

از قافله غافل مشو ای دوست که کم‌کم
هنگامه کوچیدن از این کهنه‌ریاط است

ای یباد تو سرمایه آرامش دل‌ها
دل تشنه لب‌های تو شیرین‌حرکات است

لب‌های تو شیرین‌تر از آن است که گویم
مانند شکر، شهدِ عسل، شاخِ نبات است

هنگام سحر می‌وزد آرام نسیمی
کز بوی تو در دامن سبزش نفحات است

در عرصه شطرنج تو خورشید درخشان
حیرت‌زده پیش رخ زیبای تو مات است

هرچند ندارد سخن عشق تو پایان
پایانه شعر من شاعر صلوات است

معمای جنون

می‌کشد عشقت مرا با خود به صحرای جنون
از جهان بسته علقم به دنیای جنون

عشق یعنی در مسیر دل قدم برداشتن
راه را پیمودن از شوق تو با پای جنون

من که می‌پیمایم از شوق طریق عشق را
در دل از عشقت ندارم جز تمنای جنون

گرچه سرگردان ترم از گردش گردون ولی
در سرم می‌پیچد از زلف تو سودای جنون

تا که موج عشق برمی‌خیزد از گیسوی تو
می‌رود دل تا بیوندد به دریای جنون



دل به گیسوی تو می‌بندد دخیل عشق را
تا که از زلف تو بگشاید معمای جنون

پای در زنجیر عشقت هر که می‌بیند مرا
می‌شود با دیدنم محو تماشای جنون

کودکان شهر با سنگ از پی‌ام هستند و من
کوچه‌کوچه می‌شوم دور از تو رسوای جنون

من که بودم در هراس از دیدن دیوانگان
حالا دیگر ندارم هیچ پروای جنون

هر زمانی شعر در باغ دلم گل می‌کند
می‌رسد هر برگ شعر من به امضای جنون

